

ملاک‌ها و انواع تطبیق قرآن*

- محمد محقق^۱
- کاظم قاضی‌زاده^۲

چکیده

جری و تطبیق قرآن از جنبه‌های مختلف بررسی شده است؛ مبانی، کاربردها، نمونه‌ها و اقسام جری و تطبیق. اما در این میان ملاک درستی یا نادرستی کاربرد این قاعده تفسیری آن‌چنان که شایسته است، بررسی نشده است. نظر به اهمیت این قاعده و استفاده از این قاعده توسط همه گروه‌ها و فرق اسلامی مخالف با یکدیگر، ضرورت بررسی ملاک‌های جری و تطبیق روشن می‌شود. از آنجا که بیشتر جری و تطبیق‌های انجام‌شده توسط اهل بیت علیهم‌السلام و مفسران واقعی قرآن درباره خود یا دوستان یا دشمنان ایشان است، رضایت و محبت دو ملاک در بخش معرفتی اعتقادی و تطبیق آیات بر اهل بیت علیهم‌السلام مطرح و بررسی شده و ملاک مجالست، مشابهت و متابعت از ملاک‌های بخش اخلاقی - رفتاری در تطبیق‌های انجام‌شده بر دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است که در این مقاله

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۳.

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (mohebeali86@yahoo.com).

۲. استادیار دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) (ghazizadeh_kazem@yahoo.com).

آمده است. این نوشتار به بررسی و اثبات این ملاک‌ها، همراه ذکر نمونه و دلیل برای هر ملاک پرداخته است.

واژگان کلیدی: جری و تطبیق، ملاک تطبیق، ملاک جری، انواع جری.

۱. مقدمه

ساختار کلی قرآن، وجود آیات محکم و متشابه و بیان اصول و کلیات در آن، به گونه‌ای است که زمینه را برای استناد و تطبیق آیات آن توسط گروه‌ها و فرق مختلف اسلامی با وجود عقاید متضاد و حتی دشمنان اسلام فراهم کرده است. امام علی علیه السلام هنگامی که ابن عباس را برای محاجه و گفتگو با خوارج فرستاد، این نکته را به وی تذکر داده و فرمود:

«لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ... وَلَكِنْ حَاجِحُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» (نهج البلاغه: نامه ۴۶۵/۷۷)؛ با قرآن با آنان استدلال نکن؛ زیرا قرآن دارای وجه‌های مختلف معنایی بوده و قابل حمل بر هر کدام است تو می‌گویی [آیه قرآن می‌خوانی] و آنان [از قرآن به تو] می‌گویند؛ لکن با سنت با آنان استدلال کن که راه گریزی از آن ندارند.

از سوی دیگر در برخی موارد، اهل بیت علیهم السلام شیعیان را به قرآن و استدلال به آن ارجاع داده و تشویق کردند، مانند این روایت که به شیعیان امر فرمودند از مستند قرآنی سخنان ما پرسش کنید: «إِذَا حَدَّثْتُمْ بَشِيءَ فَاسَأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» (حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۳۰/۱، ح ۳/۸۹) و روایت دیگر که امام علی علیه السلام در بحث از مروت و مفهوم آن، دوستان خود را به استناد به قرآن سفارش فرمود:

«... خَرَجَ عَلَيَّ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ وَهُمْ يَتَدَاكِرُونَ الْمُزَوَّةَ. فَقَالَ: أَيْنَ أَنْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...» (همان: ۴۴۸/۳، ح ۶۱۳۲)؛ حضرت علی علیه السلام بر گروهی از اصحاب خود می‌گذشت، در حالی که آنان درباره مروت سخن می‌گفتند. حضرت [به آنان] فرمود: کجا بود شما از کتاب خدا؟

این قابلیت قرآن و توجه به قاعده تفسیری جری و تطبیق، موجب شده که تمامی مسلمانان و فرقه‌های اسلامی از قرآن برای مستند و مستدل ساختن سخن خود استفاده کرده و آیات آن را بر عقاید و اعمال و رفتار خود یا دیگران تطبیق دهند و به واسطه آن

احکام آیات مربوطه را جاری کنند. اگر این جریان و تطبیق آیات دارای ضابطه، قانون و معیاری نباشد، هر کس برای مدعای خود از قرآن دلیل آورده و مخالف نظر خود را مخالف قرآن می‌نامد؛ مصیبتی که امروزه جهان اسلام با آن مواجه شده و تفرقه و جدایی بر آن حاکم است. گروه‌های تکفیری با مشرک دانستن شیعیان و دیگر مسلمانان، آیات شرک را بر آنان منطبق دانسته و امر «فاقتلوا المشرکین» را درباره آنان لازم‌الاجرا می‌دانند، خود را ولیّ امر مسلمانان و خلیفه خودخوانده می‌نامند و غیر خود را خارج از دین می‌دانند، آیه شریفه ﴿...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا...﴾^۱ (روم/ ۳۱-۳۲) را به جهت تشابه ظاهری بر شیعیان تطبیق داده و آنان را مشرک می‌دانند یا آیه ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾^۲ (اعراف/ ۱۹۳) را بر زیارت قبور صالحان و اولیای الهی تطبیق می‌دهند (مراغی، بی‌تا: ۱۴۱/۹-۱۴۲).

با توجه به اهمیت تطبیق قرآن و کاربرد آن، ضرورت تعیین معیار و ملاک برای صحت آن روشن می‌شود. در این تحقیق ضمن اشاره به معنای تطبیق، به بیان انواع و ملاک‌های آن می‌پردازیم.

۲. تطبیق

این لغت مصدر باب تفعیل از ماده «طبق» به معنای پوشش می‌باشد. «طبق: الطَّبَقُ غطاء کل شیء...» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۱۰).

تطبیق: برابر بودن دو چیز با یکدیگر به طوری که در تمام یا اغلب اجزا مانند هم باشند؛ مطابقت داشتن؛ برابری؛ هم‌آهنگی؛ مقایسه کردن دو یا چند چیز با یکدیگر؛ سنجیدن.

تطبیق دادن: هم‌آهنگ کردن؛ مقایسه کردن؛ سنجیدن (انوری، ۱۳۹۰: ۱۷۷۰/۳).

در حقیقت کسی که آیه قرآن را بر چیزی تطبیق می‌دهد، برای رسیدن به هدف خود، قصد سنجش و مقایسه دارد. به تعبیر دیگر، آیه را بر موضوعی می‌اندازد تا با

۱. «... و از مشرکان مباشید؛ از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند...».

۲. «و اگر آنها را به [راه] هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند؛ چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است.».

پوشش آیه، آن موضوع را اثبات یا رد کند.

برای فهم معنای اصطلاحی تطبیق ابتدا باید با «جری» آشنا شد که ثمره جری قرآن، تطبیق آن است. علامه طباطبایی در تعریف جری می‌گوید:

«أَنَّ لِلْقُرْآنِ اتِّسَاعًا مِنْ حَيْثُ انْتِبَاقَهُ عَلَى الْمَصَادِقِ وَبَيَانِ حَالِهَا فَالْآيَةُ مِنْهُ لَا يَخْتَصُّ بِمُورِدِ نَزُولِهَا بَلْ يَجْرِي فِي كُلِّ مُورِدٍ يَتَّحِدُ مَعَ مُورِدِ النُّزُولِ مَلَكَ كَالْأَمْثَالِ الَّتِي لَا تَخْتَصُّ بِمُورِدِهَا الْأَوَّلِ، بَلْ تَتَعَدَّاهَا إِلَى مَا يَنَاسِبُهَا وَهَذَا الْمَعْنَى هُوَ الْمَسْمُوعِي بِجَرِي الْقُرْآنِ» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۲/۱ و ۶۷/۳).

قرآن از جهت انتباق بر مصادیق و بیان حال آیات وسعت دارد و آیات آن مخصوص مورد نزول آن نیست، بلکه در هر موردی که با شأن نزول از جهت ملاک یکسان باشد، جاری است؛ مانند ضرب‌المثل‌ها که مخصوص مورد اول آن نیست و بر هر جریان مشابهی اطلاق می‌شود. منظور از جری قرآن همین است. ثمره جریان قرآن، تطبیق آن بر مواردی است که با مورد نزول وحدت ملاک دارد:

«جری، وصفِ مفاد آیه و بیانگر جاودانگی پیام آن است و اصطلاح تطبیق، وصفِ گفتار معصومان (کلام مفسران) برای منطبق ساختن مفاد آیه بر پاره‌ای از مصادیق خارج از مورد نزول است. به دیگر سخن، اجرای قاعده تطبیق با تکیه بر جری و بهره‌جویی از جاودانگی آیه امکان‌پذیر است...» (نورانی، ۱۳۹۰: ش ۳۴/۱۴).

کاربرد این قاعده در کلام مفسران فراوان است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۲۵۳/۱۶، ۵۰۵/۱۷ و ۵۰۹: صادقی‌تهرانی، ۱۴۱۹: ۲۳۱: ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱/۲۹۴) و مستند قرآنی و روایی این قاعده در جای خود بیان شده است؛ برای نمونه می‌توان به روایت زیر اشاره کرد:

«... يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا تَزَلَّتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَتَّى يَجْرِيَ فِيْمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيْمَنْ مَضَى» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۲-۱۹۱/۱، صفار، ۱۴۰۴: ۳۱: حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ۲۳۶).

روایات دیگری به مضمون جریان قرآن وجود دارد (حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۴۴/۱: مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴/۳۲۸: عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۰/۱: کوفی، ۱۴۱۰: ۱۳۸: فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۵۰۳/۳ و ۱۷۶۹/۹).

۱-۲. انواع تطبیق

تطبیق از دیدگاه‌های مختلف تقسیم شده است. منشأ بعضی تقسیم‌ها مفهوم واژه، مصادیق و گاهی بر اساس تطبیق‌های انجام‌شده تقسیم شده است. ... برخی با توجه به تطبیق انجام‌شده تقسیم کرده و برخی اصل و حقیقت جری و تطبیق را منشأ تقسیم قرار داده‌اند. برخی آن را بر اساس نحوه انجام آن به دو قسم جری و تطبیق با کمک قرائن نقلی (آیات و روایات)، و جری و تطبیق با کمک قراین غیر نقلی تقسیم کرده‌اند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶: ش ۶۱/۲۵).

در جای دیگر، منشأ تقسیم به گونه دیگری ترسیم شده است. برخی آن را به دو قسم تطبیق صحیح و مقبول، و تطبیق باطل تقسیم کرده و انواع تطبیق صحیح را به انواع بیان مصادیق الفاظ عام، بیان مصادیق الفاظ مطلق و تجرید معنا یا الغای خصوصیت تقسیم کرده‌اند... (شاکر، ۱۳۷۶: ۱۵۸).

برخی حقیقت جری و تطبیق را به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

۱. از کلی به جزئی که در آن مفاهیم کلی آیات و روایات بر مصادیق زمان حال، گذشته یا آینده تطبیق می‌شود؛ مانند «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» بر امام علی ع یا محمد و آل محمد ع.

۲. از یک جزئی به جزئی دیگر. در این نوع حکمی را که یک فرد جزئی دارد، به مصداق جزئی دیگر انتقال و تطبیق می‌دهیم؛ مثلاً آیات مذمت ابولهب یا قارون و فرعون با وجود صفات مذموم آنان در مصادیق امروزی هم جاری است (بیزدان‌پناه، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۶).
برخی جری و تطبیق را به دو بخش «جری ولایی سیاسی» و «جری سلوکی» تقسیم کرده‌اند:

«... جری ولایی سیاسی عبارت است از آنچه درباره اهل بیت ع رسیده است که فرمودند: یک چهارم قرآن درباره ماست. یا هرچه از نیکی و خیر در قرآن آمده است، مراد از آن ما هستیم و آنچه از بدی یادشده است، درباره اقوام گذشته، منظور دشمنان ما هستند. اما جری سلوکی، در جری سلوکی امور بیرونی و مربوط به وقایع و پدیده‌های جهان خارج، در آیات قرآن بر امور درونی و حالات و سلوک باطنی و انفسی تطبیق می‌شود...» (همان: ۲۱-۲۲).

همین نویسنده در جای دیگر جری سلوکی را به نوعی رفتن به روح و باطن معنا تعریف می‌کند (همان: ۲۳).

برخی جری و تطبیق را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: اول آنکه در کلام معصومان علیهم‌السلام، مصداق آیات بیان شده باشد. دوم آنکه معصومان هنگام روبه‌رو شدن با حوادث یا افراد مختلف، به تلاوت آیات خاصی از قرآن می‌پرداختند و مفاد آن را بر افراد و موقعیت‌های پیش رویشان تطبیق می‌نمودند که نوع دوم را جری و تطبیق عملی نامیده‌اند (نورائی، ۱۳۹۰: ش ۳۲/۱۴).

آنچه بیان شد، تقسیم‌های بیان‌شده از جری و تطبیق بود؛ اما تقسیمی که به نظر می‌رسد بیان نشده، تقسیم جری و تطبیق بر اساس معجزی و تطبیق‌دهنده است. بر این اساس می‌توان جری و تطبیق را به دو بخش زیر تقسیم کرد:

۱. جری و تطبیق‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام انجام داده و آیاتی را بر خود یا دوستان و دشمنان خود جاری و منطبق نموده‌اند.

۲. جری و تطبیق‌هایی که مفسران با تعیین وحدت ملاک انجام داده‌اند که با جستجو در کتب تفسیری و بیان مفسران قابل دستیابی است.

در قسم اول پس از بررسی سندی و عدم مغایرت جری و تطبیق بیان‌شده در روایت با قرآن و عقل و آنچه در پذیرش روایات مطرح است، نیازی به بررسی ملاک ندارد؛ زیرا مفسر واقعی قرآن و مخاطب اصلی آن به بیان تطبیق پرداخته است، مانند آنچه در روایات از تطبیق آیات بر اهل بیت علیهم‌السلام یا دوستان و دشمنانشان مطرح شده است.

اما جری و تطبیق مطرح‌شده توسط مفسران، نیاز به بررسی و بیان ملاک دارد و موارد زیر را به عنوان نمونه این گونه جری و تطبیق می‌توان برشمرد:

- تطبیق شجره ملعونه و خبیثه بر حکام وهابی عربستان که در بیان رهبر معظم انقلاب اشاره شده است.

- تطبیق آیه «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبْعَ مَلَأَمَهُمْ...» (بقره/ ۱۲۰)؛ «و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی».

بر پیروان سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه که امروزه دولت‌های یهودی و مسیحی (اسرائیل و آمریکا) از سیاست‌های پادشاهان عربستان کمال رضایت

را دارند چون به تصریح آیه، پیروی و متابعت کامل از آنان دارند، در مقابل کشورهای مثل ایران و عراق و سوریه و مقاومت لبنان که با سیاست‌های آنان مخالف‌اند، به عنوان محور شرارت معرفی شده و موج هراس علیه آنان به جریان می‌افتد.

موارد قسم دوم نیز بسیار است که علامه در اکثر مباحث روایی خود به آن اشاره کرده و روایات رسیده درباره آیات را از باب جری و تطبیق آیه دانسته است؛ برخی نمونه‌های آن عبارت‌اند از:

۱-۲. تطبیق فاحشه بر پیروی از خلفای جور

بسیاری از آیات در صورتی که بر مصادیق جدید آن منطبق نشود، برای امروز مفهوم روشنی نخواهد داشت. در آیه شریفه ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا...﴾^۱ (اعراف/ ۲۸) گرچه شأن نزول آیه مشخص بوده و منظور از فاحشه، طواف عریان گرد خانه کعبه است که مشرکان آن را دستوری خدایی می‌دانستند، اما ائمه علیهم‌السلام آیه را بر مصادیق جدید در زمان خود تطبیق داده‌اند که منظور از فاحشه، پیروی از خلفای جور است. پیروان خلفای جور برای مستند ساختن پیروی خود، به آیات قرآن متمسک شده و معتقدند خداوند به آنان دستور داده از حکام جور پیروی کنند، و به آیاتی مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲ (نساء/ ۵۹) متمسک می‌شوند. علامه با اشاره به روایتی درباره این آیه، به بیان تطبیق امام علیه‌السلام پرداخته است. راوی از امام هفتم درباره آیه ذکر شده سؤال کرد. حضرت پاسخ خود را با این سؤال بیان فرمود که آیا کسی که زنا یا شرب خمر انجام می‌دهد، می‌گوید خدا مرا به این کار امر کرده است؟ راوی می‌گوید: گفتم: نه. حضرت منظور از فاحشه را در آیه چنین بیان فرمود:

«... فَإِنَّ هَذِهِ فِي أُمَّةِ الْجُورِ، ادَّعَا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالِاتِّمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِهِمْ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَأَخْبَرْنَا أَنَّهُمْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكُذْبُ فَسَمَّى اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸/۸۹).

۱. «و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است...».

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...»

این مطلب درباره امامان جور (غاصب امامت) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را به پیروی از مردمی فرمان داده که خدا به پیروی از آنان دستور نداده است. پس خدا ادعای ایشان را رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته‌اند و این عملشان را فاحشه (کار زشت) نامیده است.

علامه در ادامه با توجه به خلافت خلفای جور، مانند زیاد بن ابیه، عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف، آیه را منطبق بر آنان و پیروانشان می‌داند. امروزه نیز آنان که در راستای اهداف خلفا در محو و از بین بردن آثار و ذکر اهل بیت علیهم‌السلام تلاش دارند، مشمول این آیات هستند.

۲-۱-۲. تطبیق بر اصحاب جمل

امام علی علیه‌السلام در پاسخ پرسش فردی که در جنگ جمل از علت جنگ مسلمان با مسلمان پرسیده بود، آیه‌ای از قرآن را بر اصحاب جمل تطبیق داد. آن شخص پرسید: چرا در حالی که هر دو گروه به توحید و نماز اعتقاد داریم، با یکدیگر می‌جنگیم؟ حضرت به آیه ۲۵۳ بقره استناد فرمود و در واقع مؤمن در آیه را بر خود و کافر را بر اصحاب جمل تطبیق داد:

«... فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ... «بَلَاغُ الرُّسُلِ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» فَتَحَرَّ الَّذِي آمَنَّا وَهُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا. فَقَالَ الرَّجُلُ: كَفَرَ الْقَوْمُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰۲/۳۲، ح ۱۵۵)؛ ... حضرت [در پاسخ] فرمود: [جنگ ما] بر طبق آنچه خداوند در کتابش نازل فرموده است... آن فرستادگان، برخی آنان را بر برخی دیگر رتبه‌ها دادیم... و اگر [بر فرض] خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از دلایل روشنی که برایشان آمد، به پیکار [با یکدیگر] نمی‌پرداختند و لیکن با هم اختلاف کردند، پس برخی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و برخی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر [بر فرض] خدا می‌خواست، [با یکدیگر] پیکار نمی‌کردند و لیکن خداوند آنچه را اراده می‌کند، انجام می‌دهد. بر طبق این آیه، ما کسانی هستیم که ایمان آوردیم و آنان کسانی هستند که کافر شدند. آن شخص گفت: قسم به پروردگار کعبه که اینان کافر شدند. پس جنگید تا کشته شد. رحمت خداوند بر او باد.

از آنجا که اصل جری و تطبیق بر اساس تنقیح مناط صورت می‌پذیرد، نکاتی درباره این واژه توضیح داده می‌شود:

تنقیح مناط: این واژه از اصطلاحات اصول فقه است و در فقه کاربرد فراوان دارد. در معنای آن چنین گفته‌اند: شناسایی علت حکم از کلام شارع از راه حذف ویژگی‌های غیر دخیل در حکم (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۸).

علامه معرفت در مقدمه *التفسیر و المفسرون* در بحث از شرایط تأویل صحیح، شرط دوم آن را رعایت نظم و دقت در کنار گذاشتن خصوصیات کلام مورد تأویل و تجرید آن از قرائین خاصه دانسته است تا حقیقت و مغز آن در قالب مفهوم عام هویدا گردد (معرفت، ۱۳۷۹: ۳۲). ایشان در ادامه بیان داشته که از این شرط در منطق با عنوان سبر و تقسیم و در اصول با عنوان تنقیح مناط تعبیر می‌شود. در کتاب *علوم قرآن* نیز به این موضوع اشاره شده است (سعیدی روشن، ۱۳۷۹: ۲۷۷).

در جایی دیگر یکی از موارد باطن قرآن در تفسیر *المیزان* را چنین بیان می‌دارد:

«... طبق این معنا، باطن قرآن افرادی هستند که آیات به طور مستقیم درباره آن‌ها نازل نشده است، ولی چون صفات و رفتار آنان مانند صفات و رفتار مورد نزول آیه است، آیات درباره آنان نیز جاری می‌شود و به تعبیر دیگر، باطن قرآن مصادیقی است که آیات با تنقیح مناط و القای خصوصیت، به آنان تعمیم و تطبیق داده می‌شود» (بابایی، ۱۳۸۱: ۳۰۶/۲).

با توجه به آنچه بیان شد، «تنقیح مناط» شرط تأویل و باطن و یا جری و تطبیق است که بدون آن، معنا و مفهوم جری و تطبیق و تأویل و باطن محقق نخواهد شد. اما آنچه ما در این تحقیق در صدد بیان آن هستیم، به دست آوردن، تعیین و بیان مصادیق مناط و ملاک جری و تطبیق است که جریان صحیح آیه را در مواردی غیر از شأن نزول، موجه می‌نماید.

همان گونه که از نظر عقلی پذیرفته است که برای صحت تأویل یا تفسیر باطنی و جری و تطبیق آیات، شرایطی وجود دارد که بدون وجود آن شرایط، تأویل صحیح نبوده و تطبیق محقق نخواهد شد، همین طور پس از احراز شرایط، وجود آنچه جری و تطبیق به آن استوار است نیز لازم و ضروری است که عبارت است از ملاک‌های جری و

تطبیق که بدون وجود آن‌ها جری و تطبیق استوار و پابرجا نخواهد بود و از اساس، سست جلوه می‌کند. در ادامه به بیان این ملاک‌ها خواهیم پرداخت:

۲-۲. ملاک‌های تطبیق

در جری و تطبیق قرآن آنچه اهمیت دارد، ملاک صحت تطبیق است، وگرنه همه به قرآن استناد و آن را منطبق بر اعمال خود می‌دانند. قبل از بیان ملاک‌ها، تعریف آن لازم است.

«ملاک» از ماده «مَلَك» به معنای چیزی است که امری به آن پابرجا و استوار است و به آن تکیه دارد:

«وَمِلاکُ الْأَمْرِ وَمِلاکُهُ: قِوَامُهُ الَّذِی یُمَلِّکُ بِهِ وَصَلَاحُهُ وَفِی التَّهْدِیْبِ: وَمِلاکُ الْأَمْرِ الَّذِی یُعْتَمَدُ عَلَیْهِ وَمِلاکُ الْأَمْرِ وَمِلاکُهُ مَا یَقُومُ بِهِ وَفِی الْحَدِیْثِ: مِلاکُ الدِّینِ الْوَرَعُ: الْمِلاکُ، بِالْکَسْرِ وَ الْفَتْحِ: قِوَامُ الشَّیْءِ وَنِظَائِمُهُ وَمَا یُعْتَمَدُ عَلَیْهِ فِیهِ...» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۹۴/۱۰).

«ملاک» به کسر و فتح میم هر دو خوانده شده است. ملاک امری، ایستادگی و استواری آن امر است که به آن پابرجاست و صلاح آن امر در آن است. در حدیث آمده است: ملاک دین ورع و تقواست (آنچه دین به آن استوار و پابرجاست و اگر نباشد دین ثابت و استوار نیست). «ملاک» به کسر و فتح میم، استواری و قوام چیزی است و نظام و چهارچوب آنکه آن امر یا چیز بر آن تکیه دارد و بدون آن، امر ثابت و پابرجا نیست. «ملاک الأمر: ما یتقوم به و یعتمد علیه منه...» (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۹۵/۵)؛ ملاک امر، آنچه باعث ایستادگی و استواری چیزی است و تکیه امر بر آن است.

با توجه به آنچه ذکر شد، ملاک جری و تطبیق آن چیزی است که جری و تطبیق به آن استوار و پابرجاست و بدون آن صحیح و درست نخواهد بود. مدعای این نوشتار آن است که وجود دو ملاک رضایت و محبت در ناحیه معرفتی اعتقادی و ملاک‌های مشابهت و مجالست و متابعت در ناحیه اخلاقی رفتاری، موجب صحت و درستی تطبیق و عدم وجود این ملاک‌ها دلیل عدم صحت جری و تطبیق است. از آنجا که محبت و رضایت دو عمل قلبی است که در ظاهر و عمل انسان نمود آشکاری ندارد،

از این رو در قسم معرفتی اعتقادی قرار گرفت؛ اما سایر ملاک‌ها را در ظاهر و عمل و اخلاق و رفتار فرد می‌توان مشاهده نمود، لذا در قسم اخلاقی رفتاری جای داده شد.

۳-۲. رضایت

در بسیاری از خطاب‌های قرآن، انجام کار به کسانی نسبت داده شده است که مباشر انجام آن کار نبودند و علت این خطاب، رضایت مخاطبان به انجام آن کار بیان شده است؛ مانند آنچه از نسبت قتل به غیر مباشران و راضیان به قتل، در این دو آیه آمده است: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» و «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». در قصص انبیا، کارهای امم سابقه به مناسبت بیان شده است و کاربرد بیان این قصص برای امروزه، جری و تطبیق آن احکام و سرنوشت‌ها بر کسانی است که مانند آن کارها را انجام داده یا به انجام آن راضی بودند. علاوه بر این، تعمیم عذاب امم سابقه نیز به جهت رضایت عموم مردم به انجام گناه است. در ادامه، دلیل ملاک بودن این امر در جری و تطبیق بیان می‌گردد.

۳-۲.۱. ادله ملاک رضایت

در روایات بسیاری بر این موضوع تأکید شده که رضایت به عملی به منزله انجام آن است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِنْهُمْ الْعَمَلِ بِهِ وَإِنَّهُمْ الرِّضَى بِهِ» (تهجد البلاغه: خ ۴۹۹)؛ آن که به کار کسانی خشنود است، چنان است که در میان کار آنان بوده است و هر که در باطلی پا نهاد، دو گناه بر گردن وی افتاد؛ گناه کردار و گناه خشنودی بدان کار.

برای روشن‌تر شدن نقش رضایت در سنت‌های الهی در عذاب امت‌های گذشته، به روایت دیگری از امام رضا علیه السلام توجه فرمایید:

«... قلت له: لأئى علة أغرق الله تعالى الدنيا كلها فى زمن نوح عليه السلام وفيهم الأطفال ومن لا ذنب له؟ فقال: "ما كان فيهم الأطفال، لأن الله تعالى أعقم أصلاب قوم نوح وأرحام نسائهم أربعين عاماً، فانقطع نسلهم، فأغرقوا ولا طفل فيهم، ما كان الله تعالى ليهلك بعداه من لا ذنب له وأما الباقون من قوم نوح عليه السلام فأغرقوا لتكذيبهم نبى الله نوحاً عليه السلام وسائرهم أغرقوا برضاهم تكذيب المكذبين ومن غاب عن أمر فرضى به كان كمن

شاهده وأتاه» (حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۰۱/۳، ح ۵۰۸۱/۴)؛ عبدالسلام می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: به چه علت خداوند تمام ساکنان زمین را در زمان حضرت نوح علیه السلام غرق کرد در حالی که در بین آنان اطفال و بی گناهان وجود داشت؟ امام فرمود: در بین آنان اطفال نبود؛ زیرا خداوند چهل سال رحم مادران و پشت پدران قوم نوح را عقیم کرده بود، به طوری که نسل آنان قطع شد و در هنگام غرق، کودک در میان آنان نبود و این گونه نیست که خداوند با عذاب خود، کسی را که گناهی ندارد، عذاب کند و اما باقی مانده قوم نوح، به جهت تکذیب پیامبر خدا دچار غرق شدند و برخی به جهت رضایت از تکذیب کنندگان، غرق شدند و هر که در امری شرکت نداشته باشد، اما به آن رضایت داشته باشد، به منزله کسی است که شاهد آن امر بوده و مرتکب آن شده است.

۲-۳-۲. تعمیم کشندگان امام حسین علیه السلام بر راضیان به شهادت آن حضرت

یکی از سنت‌های خداوند در قرآن، تعمیم نسبت انجام کاری، به رضایتمندان به انجام آن است. این سنت بیان کننده روش خداوند در تطبیق آیات و تعمیم حکم انجام کاری بر غیر مباشران انجام آن است؛ مانند آنچه درباره قصاص قاتلان امام حسین علیه السلام توسط امام زمان علیه السلام انجام می شود (صدوق، ۱۳۷۸: ۲۷۳/۱؛ ابن قولویه قمی، بی تا: ۶۳).

در روایتی، امام صادق علیه السلام پس از گذشت چند سال از واقعه کربلا، از احوال قاتلان امام حسین علیه السلام سؤال می فرماید و پس از تعجب راوی، این عقیده را نکوهش می فرماید که کسی، قاتل را فقط شخص کشته یا شرکت کنندگان در قتل بدانند. امام در ادامه با استناد به آیه‌ای، رضایت به قتل را در حکم قتل می داند.

«عن محمد بن الأرقط، عن أبي عبد الله علیه السلام قال لی: «تنزل الكوفة؟» قلت: نعم. قال: «فترون قتلة الحسين بين أظهركم؟». قال: قلت: جعلت فداك ما رأيت منهم أحدا! قال: «فإذن أنت لا ترى القاتل إلا من قتل، أو من ولی القتل، ألم تسمع إلى قول الله: ﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلَقُلْتُمْ هُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فأبى رسول قتل الذين كان محمد صلی الله علیه و آله بين أظهرهم ولم يكن بينه وبين عيسى علیه السلام رسول؟! إنما رضوا قتل أولئك فسموا قاتلين» (حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۷۱۸-۷۱۷/۱)؛ محمد بن ارقط می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: کوفه ساکن هستید؟ گفتم: بله. فرمود: پس کشندگان امام حسین علیه السلام را می بینید؟ گفتم: فدای شما شوم، هیچ یک از آنان را ندیدم. حضرت فرمود: پس به عقیده تو قاتل تنها کسی است که عهده دار کشتن است. آیا

این آیه را نشنیدی که خداوند می‌فرماید: بگو: پیامبرانی پیش از من برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید، آوردند؛ پس چرا آن‌ها را به قتل رساندید، اگر راست می‌گویید؟! آیا آنان که پیامبر اسلام بین آنان بود، رسولی را کشته بودند؟ در حالی که بین پیامبر ﷺ و حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام رسولی نبود. این نام‌گذاری به جهت رضایت آنان است به کشته شدن انبیای الهی.

در ادعیه و زیارات، موارد فراوانی آمده است که راضیان به انجام کاری، در حکم انجام‌دهندگان به شمار آمده‌اند؛ مثلاً در زیارت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده است:

«... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ وَابْنُ الْمَظْلُومِ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدَلِّكَ فَرَضِيَتْ بِهِ...» (ابن طاووس، ۱۳۷۶: ۶۵/۲).

همچنین درباره قصاص امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام از قاتلان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که آن حضرت از ذراری قتله امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز به جهت رضایت آنان به کردار پدرانشان قصاص می‌نماید. در روایت زیر به شبهه مخالفت این گونه قصاص با آیات قرآن پاسخ داده شده است:

«عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَام قَتَلَ ذُرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام بِفِعَالِ آبَائِهِمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: هُوَ كَذَلِكَ. وَقُلْتُ: وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَنْزِرُوا زُرَّةَ وَزُرَّاءَ أُخْرَى»، مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذُرَارِيُّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام يَرِضُونَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَيَفْتَحِرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَنَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَفْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَام إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ...».

۴-۲. محبت

یکی از اصلی‌ترین ملاک‌های دینداری محبت است که بر طبق برخی تعاریف، اصل و حقیقت دین و ایمان، دوستی و دشمنی عنوان شده است. شیخ کلینی بابی را در کتاب کافی به مسئله دوستی و دشمنی در راه خدا اختصاص داده و احادیث مربوط به آن را گردآوری کرده است. در زیارات و ادعیه نیز بر این مسئله تکیه شده و اقرار به دوستی اهل بیت در اکثر زیارات آمده است. درباره دوستی و دشمنی و اهمیت آن

سخن فراوان است، اما مقصود ما بیان نقش آن در تطبیق‌های قرآنی است. پس از اشاره به معنای لغوی آن به این مهم خواهیم پرداخت.

«محبت» مصدر از ریشه «حب» و از واژگانی است که در تعریف آن از معنای نقیض آن، یعنی بغض کمک گرفته شده است. «حب» به ضم حاء به معنای ضد کینه و دشمنی، و به فتح آن به معنای دانه و بذر گیاهان آمده است:
 - «حب: أحبته نقیض أبغضته» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/۳۱).

- «حب: الحُبُّ: نَقِیضُ البُغْضِ والحُبُّ: الودادُ والمَحَبَّةُ وكذلك الحِبُّ بالكسر...
 والحِجَّةُ: بُرُوزُ البُقُولِ والرِّیاحینِ، واحدها حَبٌّ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۲۸۹).

واژه دیگر مترادف معنای «حب»، «وَدَّ» است که به معنای حُبِّ آمده است:
 - «وَدَّ: کلمة تدلُّ علی محبة» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۶۳/۱۳)؛ وَدَّ کلمه‌ای است که دلالت بر محبت دارد.

- «الوَدُّ الحُبُّ یكون فی جمیع مداخل الحَیْرِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۵۳/۳)؛ وَدَّ در همه راه‌های خیر وجود دارد.

بر طبق برخی روایات مربوط به تقسیم قرآن به سه یا چهار بخش، یک‌سوم یا یک‌چهارم قرآن (بنا به اختلاف روایات در این باره) درباره اهل بیت علیهم‌السلام است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَاثًا: ثُلُثٌ فِینَا وَفِی عَدُوِّنَا، وَثُلُثٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ، وَثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَأَحْکَامٌ»
 (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۲۷/۲ ح ۲)؛ قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک‌سوم درباره ما و دشمنان ما، و یک‌سوم آداب و سنن و ضرب‌المثل‌های قرآن است و یک‌سوم بیان احکام و واجبات است.

علامه طباطبایی بیشتر آیاتی را که به اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده است، از باب جبری و تطبیق بر مصداق کامل و بارز می‌داند.

در آیات فراوانی آمده است که خداوند افراد یا کاری را دوست دارد یا ندارد: «إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ» یا «لَا یحِبُّ». بنا بر ملاک بودن محبت در تطبیق آیات، تمامی کسانی که مصداق محبوب خداوند را دوست دارند و کسانی که مصداق مبغوض خداوند را دوست ندارند، در شمول و تطبیق آیه قرار می‌گیرند. از سوی دیگر کسانی که محبوب

خدا را دوست نداشته و مبعوض خداوند را دوست دارند، شامل مفاد آن آیات هستند و آثار آن عمل در دوستداران آن عمل نیز جریان دارد؛ زیرا آیات قرآن، خاص آنان که آیه درباره آنان نازل شده، نیست و تا روز قیامت این مصادیق وجود دارند. اگر این نکته را در کنار این موضوع قرار دهیم که مطابق روایات، خداوند خشم و غضبی غیر از خشم و غضب انبیاء و اولیای خود ندارد، یکی از اسرار تطبیق اکثر آیات بر اهل بیت علیهم السلام روشن خواهد شد. روایات فراوان به این مضمون وجود دارد که:

«عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ قُرُونِنَا كُلِّ بَرٍّ... وَعَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَمِنْ قُرُونِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ...» (همان: ۲۴۳-۲۴۲/۸).

از آنجاکه ائمه علیهم السلام در راه خدا و اراده و خواست و رضایت و محبت او هر چه داشتند از مال و جان نثار کردند و خواستی غیر از خواست خدا نداشتند و راهنمایان به سوی خدا و کاملان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا بودند (صدوق، ۱۴۰۴: ۶۰۹/۲)، آنچه در آیات قرآن به خدا منتسب است، از قبیل راه خدا، نعمت خدا، نور خدا، محبت، هدایت، حکمت، رحمت، رضوان، عهد و میثاق خدا و... به آنان نسبت داده شده و بر آنان تطبیق می‌شود. در حقیقت راهی به سوی شناخت و محبت و تبعیت خداوند غیر از پیروی و شناخت و محبت آنان نیست.

خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است».

در مضامین اغلب زیارات معصومان علیهم السلام به این نکته اشاره شده است که ایشان راه معرفت و شناخت و توحید خدا هستند. در زیارت جامعه کبیره آمده است:

- «... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأِّ بَيْتِهِمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عُنُقِهِمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ...» (همان:

۶۱۵/۲)؛ و دوستی آنان دوستی خدا و دشمنی با آنان دشمنی با خداست.

- «... مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَمَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ...» (همان: ۶۱۳/۲).

در روایتی از امام صادق عليه السلام چنین آمده است:

«... حمزة بن بزيع عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا منهم﴾

فقال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ، يَأْسِفُونَ وَيَرْضُونَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهُم الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَلَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ»، لكن هذا معنى ما قال من ذلك وقد قال: من أهان لى وليًا فقد بارزنى بالمحاربة ودعانى إليها وقال: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (كلینی، ۱۴۰۷: ۱۲/۱، ح ۶)، وقال: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (قمی، ۱۳۶۷: ۲۸۵/۲؛ حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۸۷۵/۴).

امام صادق علیه السلام درباره این آیه که خداوند می فرماید: «اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن ها انتقام گرفتیم»، فرمود: «خداوند عز و جل مانند ما خشم نمی گیرد، لیکن برای خود دوستانی آفریده است که خشم گرفته و یا خشنود می شوند، در حالی که مخلوق هستند و خداوند رضایت آنان را رضایت خود و خشم آنان را خشم خود قرار داده است؛ چون آنان را خوانندگان و نشانگران به خود قرار داده و به این جهت چنین شدند و این چنین نیست که همان گونه که به خلق خشم می رسد، به خداوند نیز برسد و این معنای آن است که در آیه آمده است» و خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «هر کس ولی مرا اهانت کند، به جنگ من آمده و مرا به مبارزه خود خوانده است» و نیز خداوند می فرماید: «هر که رسول خدا را اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده» و می فرماید: «همانا کسانی که با تو بیعت کردند، ای پیامبر، با خدا بیعت کردند و دست خداوند بالای دست هاست».

ذکر این نکته درباره محبت به عنوان ملاک جری و تطبیق لازم است که تمامی مصادیق و موضوعات مرتبط با ایمان و کفر در صورت وجود محبت نسبت به آن ها، مشمول همان نتایج و دچار شدن به سرنوشت محبوبان و محشور شدن با آنان است. امام صادق علیه السلام به صفوان جمال، زمانی که شتران خود را برای سفر حج به هارون اجاره داده بود، فرمود:

«... يَا صَفْوَانُ أَتَبِعُ كِرَاؤَكَ عَلَيْهِمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: أَتُحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَتْ مِنْهُمْ كَانَتْ وَرَدَ النَّارِ...» (حرز عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵۹/۱۶).

محبت و رضایت از امور قلبی است که ظهور و جلوه آن در اخلاق و رفتار است، اما ملاک‌های اخلاقی رفتاری مستقیماً در اخلاق و رفتار نمودار است.

در *امثال* و حکم فارسی آمده است: «هر که کسی را دوست دارد، دوست وی را دوست دارد و دشمن وی را دشمن دارد» (دهخدا، ۱۳۹۱: ۱۹۶۶/۴) و در همین مضمون گفته‌اند: گوش عزیز است، گوشوارش هم عزیز است. مولوی می‌گوید:

پیش مؤمن کی بود این قصه خوار قدر عشق گوش عشق گوشوار

(همان: ۱۳۳۳/۳)

۲-۴-۱. تطبیق با ملاک محبت

همه عناوین و کسانی که در قرآن آمده و خدا آنان را دوست دارد و اعمال و کسانی که خدا آنان را دوست ندارد و با آنان دشمن است، در صورتی که محبت آنان در شخصی باشد، شامل دوستی یا دشمنی خداوند خواهند بود و در نزد خداوند یکسان خواهند بود. این مطلب در دوستی ابرار و نیکان یا دوستی اشرار و بدان، تأثیر ویژه‌ای در سعادت و شقاوت فرد دارد.

در آیه شریفه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ (آل عمران: ۳۱)؛ «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد...».

خداوند محبت خود را در تبعیت از پیامبر قرار داده و پیروی از پیامبر خود را در حکم محبت خود بیان فرموده است؛ بدان جهت که پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام در محبت خداوند در نهایت کمال بودند. در زیارت ایشان می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَوْلِيَاءِ عَلَى مَرْصَاةِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالنَّامِيْنَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ...» (صدوق، ۱۴۰۴: ۶۱۰/۲).

به این جهت، مصداق اکمل و اتم محبت خداوند در پیروی از ایشان است. از سوی دیگر یکی از دستورات پیامبر که بسیاری از امت پیامبر از آن پیروی نکردند و از دستور پیامبر در این باره سر باز زدند، محبت و مودت اهل بیت علیهم‌السلام است.

یکی از موارد تطبیق آیه بر شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام مربوط به دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام درباره نسل و دودمان خود است، هنگامی که آنان را در کنار خانه کعبه

سکنی داد: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنْ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...» (ابراهیم / ۳۷)؛ «پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در درّه‌ای بی کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده...».

منظور از دل‌های مردم، دل‌های همه کسانی است که موفق به زندگی در کنار نسل حضرت ابراهیم علیه السلام شدند. اهل بیت علیهم السلام هم از نسل حضرت ابراهیم هستند و گرایش و محبتی که نسبت به آنان وجود دارد، از دعای آن حضرت است. پیامبر صلی الله علیه و آله «أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ» را بر قلوب شیعیان اهل بیت علیهم السلام تطبیق دادند که به خاطر محبت فراوان، به سوی ما جذب می‌شود:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ» قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هِيَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا تَهْوِي إِلَيْنَا مَحَبَّتِنَا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۴/۲۳).

در این روایت، دل‌های مردم تطبیق بر دل‌های شیعیان اهل بیت علیهم السلام شده که به سوی محبت آنان متمایل است.

در زیارات اهل بیت علیهم السلام (جامعه کبیره) نیز رسیده است:

«مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ» (صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۷۷)؛ هر که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که شما را مبغوض بدارد، خدا را مبغوض داشته است.

این تعبیر با واژه «والاکم» نیز آمده است:

«مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ» (همو، ۱۴۰۴: ۲/۶۱۳).

۵-۲. مشابهت

این کلمه از ریشه «شبه» است و دلالت بر همانندی دو شیء از نظر رنگ یا دیگر صفات دارد: «أَصْلُ وَاحِدٍ يَدُلُّ عَلَى تَشَابُهٍ الشَّيْءِ وَتَشَاكُلِهِ لَوْنًا وَوَصْفًا» (همان: ۳/۲۴۳). شبهه آن است که دو چیز در اثر مماثلت، از همدیگر تشخیص داده نشوند. در روایات فراوانی بر اهمیت مشابهت و نقش آن در یکسان بودن احکام متشابه و متشابه به تأکید شده است. از آن جمله:

«وَقَالَ إِنِّي لَم تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَسَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»
 (ترجمه شهیدی)؛ و فرمود: اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وا دار؛ چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.

در نقل دیگری حضرت فرمود:

«مَنْ تَسَبَّهَ بِقَوْمٍ عَدَّ مِنْهُمْ» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۱۷/۴۴۰)؛ هر کس به گروهی شباهت رساند، از آن‌ها به حساب می‌آید.

روایت صریح درباره موضوع آن است که خداوند در حدیث قدسی خطاب به یکی از انبیا می‌فرماید، به قومت بگو:

«لَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا تَشْرَبُوا مَشَارِبَ أَعْدَائِي وَلَا تَتَرَكَّبُوا مَرَائِبَ أَعْدَائِي وَلَا تَلْبَسُوا مَلَابِسَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْكُنُوا مَسَاكِينَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا كَانَ أَوْلِيكَ أَعْدَائِي» (همان: ۲۴۸/۳ و ۲۰۸/۱۶)؛ از غذاهای دشمنان من نخورید و از نوشیدنی آنان نوشید و بر آنچه آنان سوار می‌شوند، سوار نشوند و در خانه‌هایی که آنان ساکن‌اند، ساکن نشوید که در این صورت مانند آنان دشمن من خواهید بود.

۱-۵-۲. جری و تطبیق با ملاک مشابهت

برخی تفاسیر روایی، ایمان به غیب را بر ایمان به امام زمان تطبیق داده‌اند که به جهت شباهت غیبت امام زمان با غیب بودن قیامت و بهشت و جهنم، بر آن تطبیق شده است. شاید بتوان گفت غیب دارای مصادیقی است از بهشت و جهنم و خدا و ملائکه و امام غائب که ایمان به آن‌ها از صفات بارز متقین است:

«(بحث روائی) فی المعانی، عن الصادق عليه السلام: فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قال: من آمن بقیام القائم عليه السلام أنه حق. أقول: وهذا المعنى مروى فی غیر هذه الروایة وهو من الجری» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۶/۱)؛ از امام صادق عليه السلام درباره آیه کسانی که ایمان به غیب آورند، فرمود: منظور کسی است که به قیام امام زمان و حقانیت آن ایمان داشته باشد.

اگر مثل را به معنای صفت در نظر بگیریم که در کتب لغت به آن اشاره شده بود، می‌توان تطبیق آب گوارا را بر امام زمان از باب ملاک مماثلت و مشابهت دانست؛ چون وجود امام نیز مانند آب که برای حیات ظاهری انسان لازم است، برای حیات معنوی

انسان و جهان ضروری و لازم است. در روایات فراوانی آمده است که اگر امام در زمین نباشد، زمین اهلش را فرو خواهد برد. شیخ کلینی در بابی از کتاب شریف کافی با عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْلُو مِنْ حُجَّةٍ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۸/۱)، سیزده روایت آورده است؛ از آن جمله:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ لَسَاخَتْ» (همان: ۱۷۹/۱)؛ ابو حمزه می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردم که آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: اگر بدون امام بماند، فرو خواهد ریخت.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (ملک / ۳۰)؛ «بگو: "به من خبر دهید اگر آب‌های [سرزمین] شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!"».

علامه در این آیه به طور مختصر به حدیث اشاره کرده که منظور از آب گوارا ولایت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و آن را از باب جری و تطبیق می‌دانند.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» کلمه «غور» به معنای فرو رفتن آب در زمین است و منظور از این مصدر اسم فاعل - غائر- است و کلمه «معین» به معنای آب جاری در روی زمین است و معنای آیه این است که: «مرا خبر دهید اگر آب شما به زمین فرو رود و روی زمین آبی نماند، چه کسی است که در روی زمین برایتان آب جاری سازد؟» در این باره روایاتی است که آیه شریفه را بر ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دشمنی آن جناب تطبیق می‌کند که البته منظور از آن‌ها تفسیر نیست، بلکه تطبیق کلی بر مصداق است (قمی، ۱۳۶۷: ۲/۳۷۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۶۱۲).

۲-۶. مجالست

هم‌نشینی، نقش خاصی در تطبیق آیات و احکام آن بر هم‌نشینان دارد. اهمیت هم‌نشینی و آثار آن بر کسی پوشیده نیست. هم‌نشینی با اهل شک و تردید انسان را دچار شک می‌کند و هم‌نشینی با متهمان انسان را دچار اتهام می‌گرداند:

«عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مَرِيْبٌ. عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ».

در کتاب *وسائل الشیعه* بابی با عنوان حرام بودن مجالست با اهل معصیت و بدعت

با ۲۱ حدیث آمده است:

«... عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَفَرِيئِهِ» (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۰/۱۶)؛ ... امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: با اهل بدعت همراه و هم‌نشین نشوید که نزد مردم مانند یکی از آنان خواهید بود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: انسان بر دین دوست و هم‌نشین خود است.

«مجالست» از ماده «جلس» به معنای نشست و به معنای دوستی و هم‌کلامی و

مشارکت است:

«المجالسة: الألفة والمخالطة والمصاحبة وفي حديث عيسى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يا روح الله لمن تجالس؟ فقال: من يذكركم الله رؤيته ويزيد في عملكم منطلقه ويرغبكم في الآخرة عمله...» (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۸/۴)؛ مجالست به معنای انس گرفتن و شریک شدن و همراه شدن آمده است و در حدیثی از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیده شد: ای روح خدا با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش بر علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت مشتاق گرداند.

در اشعار و ضرب‌المثل‌ها و حکایات نیز بر این نکته تأکید شده است؛ از جمله:

همدمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی

(دهخدا، ۱۳۹۱: ۱۹۹۱/۴)

هم‌نشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

(همان: ۱۹۹۳/۴)

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

(سعدی، ۱۳۹۳: حکایت ۲۶/۴)

مجالست و هم‌نشینی به معنایی که ذکر شد، در تطبیق و یکسانی در حکم و جزا،

نقش مستقیم دارد. خداوند از مجالست با برخی نهی کرده و تهدید نموده است که در

صورت مجاست با آنان، مانند آنان خواهید بود و به سرنوشت آنان دچار خواهید شد:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء / ۱۴۰)؛ «و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد».

در ترجمه و شرح این آیه گفته‌اند: خداوند متعال در این آیه مبارکه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به این مردم منافق بگو در آیات قرآنی که در دسترس عموم است به طور پند و تهدید یادآوری نموده‌ایم و اینک بار دیگر تذکر می‌دهیم که مسلمان در حذر باشند و از معاشرت با بیگانگان و همچنین از شنیدن سخنان و تبلیغات سوء آنان بپرهیزند و هرگز با آنان رفاقت و طرح دوستی ننموده و هم‌نشین آن‌ها نشوند و اگر مشاهده کردند کسانی را که نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آن‌ها اعراض کنند؛ زیرا عقیده و گفتار بشر بر هم‌نشین او لامحاله تأثیر می‌گذارد و نیروی روان او را به سوی هدف و عقیده خود جذب نموده، بر اندیشه و رفتار او حکومت خواهد نمود. کسی که در میان گروهی نسبت به دین خود ریشخند می‌بیند، یا باید از آن جلوگیری کند و یا چون یارای روبه‌رو شدن با آنان را ندارد، از ایشان کناره‌گیری نماید؛ زیرا چشم‌پوشی و خاموشی، نخستین مرحله شکست است و این همان پل نفاق است که میان دو سرزمین کفر و ایمان کشیده شده و گرنه پروردگار نیز بر حسب تدبیر متقن خود که تخلف‌ناپذیر است، معاندان را به همان هدف و مقصدی که خود و پیروان آنان رهسپارند، سوق می‌دهد و منافقان را نیز در دوزخ هم‌نشین آنان قرار داده و در سوز و گداز یکسان می‌باشند.

از این آیه استفاده می‌شود که شرکت در جلسات گناه به منزله شرکت در گناه است، گرچه شرکت‌کننده ساکت هم بوده باشد؛ زیرا این نوع سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضاء عملی است و نیز استفاده می‌شود که مخالفت با منکران، با بودن قدرت لازم است و اگر کسی با داشتن قدرت این وظیفه را انجام ندهد خطاکار و گنهکار است (داووپناه، ۱۳۶۶: ۱۳۶۱/۹-۳۴۲-۳۴۱).

در تفسیر آیه نیز آمده است:

«وفی هذه الآية دليل أن من جلس في مجلس المعصية ولم ينكر عليهم، يكون معهم في الوزر سواء وينبغي أن ينكر عليهم إذا تكلموا بالمعصية أو عملوا بها، فإن لم يقدر بأن ينكر عليهم ينبغي أن يقوم عنهم حتى لا يكون من أهل هذه الآية» (سمرقندی، بی تا: ۳۴۹/۱).

۲-۷. متابعت

شاید بتوان ترتیب ملاک‌های جری و تطبیق را این گونه بیان کرد که با وجود یا ایجاد محبت، مجالست و در پی آن مشابَهت و سپس متابعت شکل می‌گیرد. شاید هم بتوان از سوی دیگری به ترتیب ملاک‌ها نگریست؛ به این معنا که رفاقت و مجالست موجب مشابَهت و در پی آن متابعت می‌گردد و در این مرحله، محبت و رضایت شکل می‌گیرد که از استوارترین ملاک‌های جری و تطبیق است.

«تبعیت» مصدر از ماده «تبع» به معنای پیروی است؛ چه به صورت ظاهری و پشت سر کسی حرکت کردن و چه به صورت معنوی که اهل لغت با معنای اطاعت مترادف دانسته‌اند و هر دو در قرآن به کار رفته است.

تبع و اتباع به معنای پیروی است؛ خواه به طور معنوی و اطاعت باشد، مثل ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره/۳۸) و خواه به طور محسوس و دنبال کردن، مانند ﴿فَاتَّبِعْتَهُمْ فَزَعُونَ وَجُنُودَهُ﴾^۲ (یونس/۹۰؛ قرشی بنابی، بی تا: ۲۶۵/۱).

ریشه اصلی این لغت را به معنای پشت سر حرکت کردن و دنباله‌روی گفته‌اند؛ چه در امور مادی و چه معنوی و چه به صورت فکری و چه به صورت عملی:

- «أصل واحد لا يشدُّ عنه من الباب شيء وهو التلو والقفو - تبعت فلاناً إذا تلوته واتبعته وأتبعته إذا لحقته» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳۶۲/۱).

- «أنَّ الأصل الواحد في هذه المادة: هو القفو والحركة خلف شيء مادي أو معنوي» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۷۷/۱).

در فرهنگ قرآن متابعت را با عنوان «پیروی» آورده و آن را به اطاعت ارجاع داده‌اند

۱. «هر که از هدایت من پیروی کند، برای آن‌ها خوفی نیست و محزون نمی‌شوند».

۲. «فرعون و لشگريانش آن‌ها را تعقیب کردند و از پی آن‌ها رفتند».

هاشمی رفسنجانی و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۷۳/۷). در تعریف اطاعت آمده است: اطاعت از ماده «طوع» در مقابل «کره» به معنای انقیاد است و غالباً در پذیرش فرمان به کار می‌رود و اجرای فرمان همراه با رغبت و خضوع از مقومات آن است؛ به گونه‌ای که در صورت فقدان هر یک از این سه، نقیض آن - که کراهت و ناخوشایندی است - صدق خواهد کرد (همان: ۴۹۹/۳-۵۰۰).

نکته دیگر درباره اهمیت تبعیت و پیروی آن است که از نشانه‌های شیعه، متابعت و پیروی از اهل بیت است و اساساً این معنا در لفظ شیعه نهفته است؛ یعنی کسی که مشایعت و همراهی نماید. امام رضا علیه السلام به یکی از دوستان خود نوشتند: «إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ تَابَعَنَا وَلَمْ يُخَالِفْنَا» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷/۷۶)؛ شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی نموده و مخالفت با ما ننمایند.

یکی از ملاک‌هایی که در صورت وجود آن می‌توان به صحت جری و تطبیق پی برد، تبعیت و پیروی است. در این ملاک کسانی که آیه‌ای بر آن‌ها تطبیق شده، از کسانی پیروی می‌کنند که آیه درباره آنان نازل شده است. این پیروی به تصریح آیات و روایات، موجب می‌شود که پیروی کنندگان در شمار پیروی شوندگان قرار گیرند. این تبعیت و پیروی در دو ناحیه پیروی در خوبی‌ها و تبعیت در بدی‌ها وجود دارد. شاهد تأثیر پیروی در نیکی‌ها این آیه است: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

و در ناحیه پیروی ناپسند، خداوند از آن به «گرفتن ارباب من دون الله» تعبیر کرده است:

«عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «اتَّخَذُوا أَرْبَابَهُمْ وَزُهَبَاتِهِمْ أَنْبَاءًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَكِنْ أَحْلَوْا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ» (کلبینی، ۱۴۰۷: ۵۳/۱) ... امام صادق عليه السلام درباره این آیه

فرمود: به خدا قسم برای آن اربابان روزه نگرفتند و نماز نخواندند، اما حلال را حرام و حرام را برای آنان حلال کردند و آنان نیز از آنها پیروی کردند.

خداوند در قرآن دستور پیروی از کسانی را داده است و از پیروی کسانی پرهیز داده و نهی کرده است. این افراد مصادیق عام و فراگیر دارند و پیروی از آنان موجب شمول نعمت یا عذابی است که به آنان وعده داده شده است.

نتیجه گیری

خلاصه یافته این پژوهش آن است که جری و تطبیق قرآن که یکی از اسرار ماندگاری قرآن است، در صورتی صحیح خواهد بود که از پشتوانه و ملاک و میزان محکمی برخوردار باشد؛ در غیر این صورت و بدون در نظر گرفتن ملاک جری و تطبیق، به فرموده امام علی علیه السلام قرآن حمال ذو وجوه است که هر کس آن را بر مقاصد خود جاری و به نفع خود تطبیق خواهد داد. از بین ملاک‌های یاد شده، محبت و رضایت درباره اهل بیت علیهم السلام ملاک تطبیق آیات فراوان بر آنان است. از آنجا که در محبت خدا، در نهایت و تمام هستند و معیار رضایت خدا هستند، آنچه به خدا منتسب است، به ایشان منسوب شده که مفسران آن را از باب تفسیر یا تطبیق دانسته‌اند. نویسندگان بر این عقیده‌اند که ملاک تطبیق ابواب، صراط، نور، هدایت، ذکر، نعمت، باب حطه، اولی الامر، بقیه الله، حزب الله، سبیل الله و... بر اهل بیت علیهم السلام، رضایت و محبت تمام و کمال آنان نسبت به خداوند و اراده و مشیت اوست.

در مرحله بعد، تطبیق بر دیگران از شیعیان اهل بیت علیهم السلام گرفته تا دشمنان و مخالفان آنان، ملاک تبعیت و مجالست و مشابَهت در تطبیق‌ها وجود دارد که با وجود آن می‌توان آیات را تطبیق، یا تطبیق‌های انجام شده را نقد نمود که امروزه به اندک مناسبتی، آیات نازل شده درباره مشرکان را بر شیعیان تطبیق می‌دهند، بدون وجود هیچ یک از ملاک‌های ذکر شده و تنها به جهت شباهت ظاهری که بطلان این گونه تطبیق با اندک تفکری روشن است.

کتاب‌شناسی

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن طاووس، سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر، اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۳. ابن عربی، ابوبکر محیی‌الدین محمد بن علی، تفسیر ابن عربی، تحقیق سمیر مصطفی ریاب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۴. ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن قولویه قمی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی، کامل الزیارات، بی‌جا، بی‌تا.
۶. ابن منظور افریقی، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۷. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ هفتم، تهران، سخن، ۱۳۹۰ ش.
۸. بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، تهران، سمت، ۱۳۸۱ ش.
۹. حزر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل‌البتین، ۱۴۰۹ ق.
۱۰. حسینی استرآبادی، سیدشرف‌الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تصحیح حسین استادولی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. حسینی بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. داورپناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۶۶ ش.
۱۳. دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، چاپ بیست و یکم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۱ ش.
۱۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی، (تجلی جاودانگی قرآن در قاعده جری و تطبیق)، اندیشه دینی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۸۶ ش.
۱۵. سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان، ویرایش کاظم عابدینی مطلق، تهران، آفرینه، ۱۳۹۳ ش.
۱۶. سعیدی روشن، محمدباقر، علوم قرآن، چاپ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
۱۷. سمرقندی، ابولث نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، تحقیق ابوسعید عمر بن غلام‌حسن عمروی، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۱۸. شاکر، محمدکاظم، روش‌های تأویل قرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۱۹. صادقی‌تهرانی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، نشر مؤلف، ۱۴۱۹ ق.
۲۰. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲۱. همو، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. صفار قمی، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تصحیح محسن کوجه‌باغی، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.

۲۵. عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، کتاب التفسیر، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. قرشی بنابی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
۲۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمّی، تحقیق سیدطیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم، دار الکتب، ۱۳۶۷ ش.
۳۰. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تصحیح محمدکاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (علیهم السلام)، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۱ ق.
۳۵. نورانی، محسن، «بررسی قاعده تفسیری جری و تطبیق با تأکید بر به کارگیری آن در سیره اهل بیت (علیهم السلام)»، آموزه‌های قرآنی، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۰ ش.
۳۶. نوری طبرسی، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۳۷. هاشمی رفسنجانی، اکبر و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، کلید راهیابی به موضوعات و مفاهیم قرآن کریم، چاپ سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳ ش.
۳۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه، چاپ دوم، قم، مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر طبق مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، بهار ۱۳۸۸ ش.
۳۹. یزدان‌پناه، سید یدالله، «جری و تطبیق، روش‌ها و مبانی آن»، حکمت عرفانی، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ ش.